

مکتب عرفانی امام حسین علیه السلام

حمیدرضا مظاهری*

چکیده.

عرفان مخلصانه امام حسین علیه السلام دارای دو بعد علمی و عملی است. بعد علمی بر پایه معرفت شهودی استوار است و در بعد عملی به جهاد مصلحانه می‌انجامد. در سلوک حسینی تا رسیدن به عرفان علمی، به ترتیب سه روش معرفتی حسی - عقلی، عقلی محض و شهودی (حضور) در کار می‌آید؛ و در جنبه عملی، پس از جهاد مصلحانه درونی و رسیدن به مقام مخلصین، نوبت به جهاد مصلحانه بیرونی و تهذیب جامعه و تاریخ می‌رسد. عرفان مخلصانه که از خودشناسی و خودسازی آغاز می‌شود، با برخورداری از برخی شاخصه‌ها به جهاد و جامعه‌سازی می‌پردازد. این شاخصه‌ها که رابطه‌ای دینامیک با هم دارند و بر تعمیق و تقویت یکدیگر اثر می‌گذارند، عبارت است از: زهد، شوق دیدار حق، خشیت، طاعت و عزت. این روابط در تحلیل روان‌شناختی آن‌ها آشکار می‌شود.

پروژه‌های علمی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

تاریخ همواره شاهد ظهور صالحان و مصلحانی بوده است که با تزکیه جان به تهذیب جامعه روی آورده و با دست پاک خویش گریبان پلید ستمگران و مفسدان را گرفته‌اند و برای بقای نام و نشان حق و عدل و پاکی و زیبایی بیرق جهاد برافراشته‌اند.

و اما نام حسین علیه السلام زیور دفتر سرگذشت رادمردان راست‌کیش و مصلحان مبارز است. کدامین دل با ظنین نام حسین علیه السلام نمی‌لرزد و به او عشق نمی‌ورزد؟

حضرت اباعبدالله علیه السلام از سویی با براق معرفت و عبودیت در ژرفای جان خویش سیر کرد و در وادی عرفان حق به قرب قاب قوسین رسید، و از سوی دیگر، با جهاد و شهادت به عمیق‌ترین

رواق اندیشه ۴۹

۵۴

مکتب عرفانی
امام حسین علیه السلام

لایه‌های درونی و پایندهٔ جامعه و تاریخ نفوذ کرد و از معرفت و عبودیت و مجاهدت و شهادت، سفینه‌ای آسمان پیما ساخت که برای سالکان و عاشقان، سریع‌ترین وسیله رسیدن به مقصود است. این نوشتار بر آن است نشان دهد عرفان مخلصانه و راستین بستر رویش و پیدایش جهادمصلحانه و شهادت‌طلبی است. هم‌چنین جهاد مخلصانه میوه‌ای است که تنها بر تنهٔ تنومند عرفان مخلصانه می‌روید. کسی که به خودشناسی و خداشناسی می‌پردازد و با تهذیب و تربیت، نفس خود را در عرفان خالص می‌سازد، ساقی ازلی از صحبای اسمای الهی در جام جانش فرو می‌ریزد، و آن‌گاه با رسیدن به مراتب برتر ایمان و یقین، سراسر سلسلهٔ هستی را نام و نشان محبوب می‌بیند. پس روی رغبت خویش را از دنیای دون برتافته، مشتاق و شیدای دیدار جمال حق تعالی می‌گردد؛ تنها در پیشگاه او خشوع می‌ورزد و دل در راه طاعت محبوب می‌بازد و از عزت سبحانی بر جان خود جامه‌ای می‌دوزد. از این رو، هرآن‌چه را مانع و حاجب تجلی و تذکر اسمای خداوند باشد ناخوشایند می‌دارد و به جهادمصلحانه با آن می‌پردازد. به این ترتیب، «زهد»، «عشق»، «خشیت»، «طاعت» و «عزت»ی که از عرفان مخلصانه برمی‌آید، با سکوت و سکون در برابر فسادگران و ستمگران نمی‌سازد، بلکه عارف خالص به ستیز برمی‌خیزد تا اساس تباهی و تاریکی را براندازد و طومار ظلم و تباهی را در هم بیچد و از فروغ جان خویش، که جز نور «رب النور» نیست، بر عالم و آدم بتابد، و اسماء و آثار الهی راه، که از جنس ضیاء و زیبایی است، همه جا متجلی سازد.

بنابراین، در این مقاله با شناخت ابعاد نظری عرفان مخلصانه، که چیزی جز آیین حسینی نیست، و نیز تحلیل روان‌شناختی برخی از شاخصه‌های آن، به دنبال فهم این مطلب هستیم که چگونه از آن جهاد مخلصانه به وجود می‌آید.

تعریف عرفان

«معرفت و عرفان به درک و شناختی گفته می‌شود که از راه تفکر و تدبّر به دست می‌آید و اخض از علم است؛ مثلاً می‌گویند: «فَلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ» و نمی‌گویند «يَعْلَمُ اللَّهَ»؛ زیرا شناخت بشر از خداوند تعالی با تفکر در آثار او حاصل می‌شود نه با ادراک ذاتش. بر همین پایه، می‌گویند: «اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا» و نگویند: «يَعْرِفُ كَذَا»؛ زیرا معرفت نسبت به علم قاصر است و رتبهٔ پست‌تری دارد و از تدبّر برمی‌آید.^۱

از معنای لغوی که بگذریم، اصطلاح عرفان، که معمولاً مطلق آورده می‌شود، به شناخت شهودی حق تعالی منصرف می‌گردد. البته این تقیید و انصراف، چیزی از آن نمی‌کاهد، زیرا بنابر آموزه‌های گران‌سنگ عرفان اسلامی، که از خاندان پاک پیامبر ﷺ به ما رسیده است، خداشناسی در گرو خودشناسی است و ثمرهٔ آن، عرفان حقیقت اشیا و کشف ذات همه چیز است.

نام حسین علیه السلام
 زیور دفتر
 سرگذشت
 رادمردان
 راست‌کیش و
 مصلحان مبارز
 است. کدامین دل با
 طنین نام
 حسین علیه السلام
 نمی‌لرزد و به او
 عشق نمی‌ورزد؟

مسیر سلوک عرفانی چنین است که سالک ابتدا در عمق هستی خویش با دو بال «خردورزی» و «خودسازی» (تفکر و تزکیه) سیر می‌کند و با افکار و رفتار نیک به معرفت حق تعالی می‌رسد و به مراتب بالای ایمان و یقین دست می‌یازد. آن‌گاه با نور الهی به حقیقت اشیا و باطن عالم می‌نگرد و همه اوهام را از منظر بصیرت باطنی خویش می‌شوید و دور می‌ریزد.

رواق اندیشه ۴۹

۵۶

مکتب عرفانی
امام حسین علیّه السلام

پیش از آن‌که به تحقیق این مسئله در تحلیل اندیشه عرفانی امام حسین علیه السلام بپردازیم، چند روایت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مرور می‌نماییم:

۱. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱؛ کسی که خود را شناسد، پروردگارش را شناخته است.
۲. «غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ»^۲؛ اوج و فرجام معرفت این است که انسان خودش را بشناسد.
۳. «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ، كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ»^۳؛ در شگفتم از کسی که خود را نشناخته، چگونه خدا را می‌شناسد.
۴. «لَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ، جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ»^۴؛ به نفس خود نادان مباش، زیرا هر که خود را نشناسد به همه چیز نادان است.

۵. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَهُوَ لِغَيْرِهِ اعْرَفَ»^۵؛ هر کس خود را بشناسد غیر خودش را بهتر می‌شناسد. بنابراین، مسیر سلوک عرفانی چنین است که سالک ابتدا در عمق هستی خویش با دو بال «خردورزی» و «خودسازی» (تفکر و تزکیه) سیر می‌کند و با افکار و رفتار نیک به معرفت حق تعالی می‌رسد و به مراتب بالای ایمان و یقین دست می‌یازد. آن‌گاه با نور الهی به حقیقت اشیا و باطن عالم می‌نگرد و همه اوهام را از منظر بصیرت باطنی خویش می‌شوید و دور می‌ریزد. اغراض گوناگون در عرفان (اصناف عارفان)

به طور کلی، می‌توان پویندگان این راه را به سه گروه تقسیم نمود:^۶

۱. گروهی که برای اغراضی غیر از عرفان حق به این سلک درمی‌آیند. هدف این افراد کشف کردن نیروهای شگرف درون خویشان است تا در دنیا از آن سود جویند. چنانچه خداوند راه راست را به این قوم ننماید و دستشان را نگیرد، به سطح پستی از خودشناسی و عرفان رسیده، در بند شیطان گرفتار می‌آیند. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «أَنَّ السَّحْرَ عَلَى وَجْهِ شَيْءٍ... نَوْعٌ مِنْهُ مَا يَأْخُذُ أَوْلِيَاءَ الشَّيَاطِينِ عَنْهُمْ...»^۷ همانا سحر صورت‌های گوناگون دارد، نوعی از آن چیزی است که دوستان و فرمانبران شیاطین از آن‌ها می‌آموزند.

۲. برخی دیگر، به راه عرفان گام می‌نهند و پیش می‌روند تا از آن سر در بیاورند و از لذت‌های

۱- محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، دارالحديث، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶، المجلد الثالث، باب دوم معرفت (معرفه النفس)، الحديث ۱۲۲۲۳.

۲- همان، ج ۲ / ۱۲۲۰۲ ح / ۱۲۲۲۵ ح / ۱۲۲۱۰ ح / ۱۲۲۱۶ ح.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- السيد محمد حسين الطباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷، المجلد السادس، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ همچنین ترجمه فارسی، ج ۶، ص ۲۸۱-۲۸۲.

۷- میزان الحکمه، ج دوم، ویرایش دوم، ۱۳۷۹، باب السحر، ج ۵، حدیث ۸۳۴۰.

در عرفان
مخلصانه این اصل
وجود دارد که هدف
و غایت آفرینش
رسیدن انسان به
معرفت الله و
نوشیدن از شراب
شهلاهی شهود است.

عرفانی، که وصف آن را شنیده‌اند، کامیاب شوند. این دسته هم تا حدودی پیش می‌روند و پس از کامیاب شدن از مکاشفات و حالات عرفانی، در همان حد باقی مانده، از ادامه راه در طلب رضای معشوق ازلی باز می‌مانند. در واقع، اینان عرفان را نه برای حق، بلکه برای خود عرفان می‌خواهند. ابن سینا درباره آن‌ها می‌گوید: «من اثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان کآنه لا یجده بل یجد المعروف به فقد خاض لجهة الوصول؛^۱ کسی که عرفان را برای عرفان بخواهد و بجوید، برای خداوند تعالی شریک قرار داده است، و کسی که عرفان را می‌یابد چنان‌که هیچ نیافته و نخواستہ مگر حق تعالی را، پس چنین کسی در دریای وصال شناور و فرو رفته است».

۳. سومین طایفه، عاشقان پاکبازند که اهل ایثار همه چیز در راه حق هستند؛ مخلصانی که غیر از او نبینند و نخواهند. عارفان مخلص به این سلک می‌آیند و ره می‌سپارند و مراحل و منازل را یکی پس از دیگری پشت سر می‌نهند، در حالی که تنها طاعت و رضایت او را می‌جویند.

در عرفان مخلصانه این اصل وجود دارد که هدف و غایت آفرینش رسیدن انسان به معرفت الله و نوشیدن از شراب شهلاهی شهود است. امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید: «الهی علمت باختلاف الاثار و تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تعترف الی فی کل شیء حتی لا اجهلک فی شیء؛ بار الها با دگرگونی‌های روزگار دانستم که خواسته تو از من این است که در همه چیز تو را بینم و بشناسم و در هیچ چیز از تو غافل و جاهل نباشم».

به این ترتیب، عارفانی که خالصانه و صادقانه برای خدا و به سوی خدا ره می‌پویند و وصال جمال او را می‌جویند، نه به دست‌یازی به نیروهای پنهانی درون بسنده می‌کنند تا از سحر و کهنات سر برآورند و نه به لذت واردات و خاطرات معنوی قناعت می‌ورزند تا گرفتار گوشه‌گیری و ظلم‌پذیری گردند، بلکه پس از آبادسازی دل برای صاحب اصلی آن، به پاکسازی جامعه و خلق برای خالق بخشنده آن همت می‌گمارند و حرکت خویش را در راه بندگی و دلدادگی به معبود ادامه می‌دهند.

امام حسین علیه السلام درباره عارفان پیراسته از ننگ هوا و آزادگان وارسته از غیر خدا می‌فرماید: «ان قوماً عبدوالله رغبة فتلك عبادة التجار و ان قوماً عبدوالله رهبة فتلك عبادة العبيد و ان قوماً عبدوالله شكراً فتلك عبادة الاحرار و هي افضل العبادة؛^۲ همانا قومی خداوند را از سر رغبت و طمع در نعمت‌هایش عبادت می‌کنند؛ این عبادت تجار است. گروهی دیگر آفریدگار خویش را برای ترس از عقاب و عذاب پرستش و ستایش می‌نمایند؛ این هم عبادت بردگان است. و اما برخی برای شکرگزاری و شایستگی خداوند، زبان به حمد و مدح او گشوده‌اند؛ این عبادت آزادگان و عارفان است که برترین عبادت‌ها است».

۱- الشیخ الرئيس ابن سینا، الاشارات والتنبیها، الطبع الثانی، دفتر نشر الکتاب، ۱۴۰۳ هـ.ق، ص ۳۹۰.

۲- محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، چ ششم، انتشارات مشهور، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸.

سلوک عرفانی
- از خودشناسی تا
خداشناسی - در
سه رتبه صورت
می‌گیرد. البته
عارفان تنها با
روش سوم سیر
می‌کنند، ولی
سالکان به تناسب
موقعیت خود از دو
مرحله نخستین
بی‌نیاز نیستند.

البته سه فرقه‌ای که در بیان حضرت آمده، غیر از آن مواردی است که شرح آن‌ها گذشت، اما دسته سوم همان است که در بیان پیشین آمد.

عرفان مخلصانه در بعد علمی

سلوک عرفانی - از خودشناسی تا خداشناسی - در سه رتبه صورت می‌گیرد. البته عارفان تنها با روش سوم سیر می‌کنند، ولی سالکان به تناسب موقعیت خود از دو مرحله نخستین بی‌نیاز نیستند. آن سه رتبه از حیث روش‌شناسی عبارت است از: حسی - عقلی، عقلی محض و شهودی. در ذیل، این مراتب را در کلام امام حسین علیه السلام می‌کاویم:

۱. روش حسی - عقلی در سیر از خودشناسی به خداشناسی به این صورت به دست می‌آید که سالک با مطالعه وجود مادی خود و پیچیدگی‌ها و شگفتی‌های آن، به دانش و قدرت عظیمی پی می‌برد که خود را مقهور و مخلوق آن می‌یابد. در واقع، با ضمیمه کردن این مقدمه حسی که «من موجودی دشوار آفریده هستم»، به مقدمات عقلی، از جمله ضرورت ناظم برای نظم، به شناخت خدا می‌رسد و پاره‌ای از اوصاف بلند مرتبه او را کشف می‌کند. البته این روش با مشاهده و اندیشه کردن در عالم آفرینش نیز به نتیجه‌های مشابهی می‌رسد. اما به دو دلیل تأمل و تدبّر در خویشتن مفیدتر است:

نخست این‌که: انسان از پیچیده‌ترین و شگفت‌انگیزترین آفریدگان الهی است. دوم این‌که: اگر پای خود انسان در میان باشد، تفکر جدی‌تر، ژرف‌تر و کارآمدتر بوده و آثار ماندگارتری در قلب و جان او به جای می‌گذارد. این دو نکته در مناجات امام حسین علیه السلام در روز عرفه آشکار است. امام علیه السلام دعای شریفه عرفه را با حمد خداوند بر اساس جهان‌شناسی حسی - عقلی آغاز می‌کند. ابتدا به عالم خلقت توجهی کوتاه کرده و آثار حکمت و قدرت رحمانی را در آن یادآور می‌شود، سپس به انسان رو آورده و با بیانی اعجاب برانگیز، به ظرایف و لطایف آفرینش آدمی زبان می‌گشاید و پروردگار خویش را سپاس می‌گوید: «الحمد لله الذی لیس لقصائه دافع و لا لمطائه مانع و لا کصنعه صنع صنایع و هو الجواد الواسع فطر اجناس البدایع و اتقن بحکمته الصنایع...؛ سپاس خدای را که کسی بر حکمتش غلبه ندارد و بخشش او را باز ندارد. هیچ سازنده‌ای چون او نسازد و هر آینه او بخشاینده‌ای گشاده دست است، که گونه‌های بسیار آفرید و همه را به دانایی خویش مستحکم نمود».

امام پس از این جهان‌شناسی الهی، به آفرینش خود نظر کرده و می‌فرماید: «اقرار می‌کنم که تو پروردگارم هستی و بازگشتم به سوی تو است. پیش از آن که من چیز قابل ذکری باشم، با نعمت بر من آغاز کردی و هستی‌ام بخشیدی و مرا از خاک آفریدی و در صلب پدرانم جای دادی و از حوادث و دگرگونی‌های روزگار پاس داشتی. تا این که از پشت پدران به رحم مادران در دورانی دیر پا و قرن‌های بیایی سفر کردم... سپس خلقت مرا از آب بی‌مقدار آغاز نمودی و در تاریکی‌های سه‌گانه

رحم مادرم میان گوشت و خون و پوست جای دادی و مرا بر آفرینشم شاهد نگرفتی و کاری را به من واگذار نکردی. سرانجام مرا با هدایت تکوینی سالم و آراسته به دنیا آوردی و در مهد حفاظت نمودی، و از شیر گوارا به من خوردندی، دل نگره داران مرا نرم و پر مهر ساختی و مادران دلسوز را بر من گماشتی و از آسیب جن و شیاطین دور داشتی و از کم و زیاد سالم و بی‌راسته‌ام فرمودی.

شهادت می‌دهم ای معبود من! به حقیقت ایمانم و به پیمان یقین قلبم و توحید ناب و آشکارم و درون پنهانم و اعصاب بینایی‌ام و خطوط پیشانی‌ام و راه‌های تنفسم و حفره‌های شامه‌ام و روزنه‌های ورود امواج صوت به پرده صماخم و استخوان‌های پشت پرده شنوایی‌ام و آنچه بر هم نهادن لب‌هایم می‌پوشاند، و جنبش‌های گویای زبانم و محل اتصال فک بالا و پایینم و محل رویش دندان‌هایم و اعصاب حس چشایی‌ام و استخوان گردنم که مغز را استوار می‌دارد، و محل خروج رشته‌های عصبی گردنم و آنچه فضای سینه‌ام را پر کرده است و رگ‌های اطراف رگ اصلی قلبم و آنچه که پرده قلبم را به کنار جگر پیوند می‌دهد، و دنده‌های استخوان‌های پهلو و سربند مفاصلم و تپش قلب و ضربان رگ‌هایم، و سرانگشتانم و گوشت و خون و مو و پوست و اعصاب و عروق و استخوان‌ها و مغز و همه اعضایم و آن بافت‌هایی که در دوران شیرخوارگی تشکیل شده... اگر قرن‌ها عمر کنم و این‌ها را به خدمت تو گمارم، نمی‌توانم یکی از آن‌ها را شکر گزارم و سپاس شایسته به جای آورم، مگر به منت و رحمت تو که خود سزاوار سپاسی دیگر است».

امام در این فرازهای استوار و دلنشین با دقت تمام الطاف الهی و ظرایف جسم مادی خود را برمی‌شمارد و با تکیه بر آن، از خودشناسی به خداشناسی می‌رسد و با زبان معرفت به حکمت و زیبایی و عظمت آن‌ها، بر پروردگاری او شهادت می‌دهد.

حضرت در بین فرازهایی که نعمت‌های مادی و محسوس خدا را برمی‌شمارد، به حجت درون، یعنی عقل، هم اشاره کرده، می‌فرماید: «اوجبت علیّ حجتک بأنّ الهمّتی معرفتک؛ برهانت را بر من واجب نمودی به این‌که شناخت خودت را بر من الهام فرمودی».

این اشاره در لابه‌لای آن مقدمات حسی، دو کارکرد دارد: اول این‌که: این موارد حسی به کمک عقل نتیجه می‌دهد. دوم این‌که: عبارت ذکر شده خود به صورت کامل معرفت حجتی است که می‌تواند به تنهایی موجب رسیدن به شناخت باشد، و آن برهان عقلی محض است که به این شرح بیان می‌شود: من معلول و محتاج هستم و به علتی نیاز دارم، زیرا هر معلولی علتی دارد، در نتیجه، علت بی‌نیازی وجود دارد و شکر و ستایش او بر من لازم است.

البته حضرت در فرازهای دیگر این دعا برهان عقلی دیگری را آشکارا بیان می‌فرماید: «سبحان لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا و تفتّرنا سبحان الله الواحد الاحد الصمد...؛ او از شریک و هر عیب

حضرت در بین فرازهایی که نعمت‌های مادی و محسوس خدا را برمی‌شمارد، به حجت درون، یعنی عقل، هم اشاره کرده، می‌فرماید: «اوجبت علیّ حجتک بأنّ الهمّتی معرفتک؛ برهانت را بر من واجب نمودی به این‌که شناخت خودت را بر من الهام فرمودی».

انسان با نظر اولیه، اما مؤمنانه در امور خود به خوبی درمی‌یابد که هر آنچه دارد از خداست، و در همه دارایی‌هایش دست بخشش او در کار است و به او نیازمند می‌باشد.

دیگری پیراسته است؛ اگر غیر از خداوند یکتا، پروردگاری در زمین و آسمان بود، تباه می‌شدند و از هم می‌شکافتند. پاک است خداوند یگانه بی‌مانند بی‌نیاز». در این عبارت، برهان عقلی تمانع بیان شده که یک برهان عقلی محض بر یگانگی خداوند است.

از ظاهر عبارت‌های دعا چنین برمی‌آید که امام حسین علیه السلام در سلوک عرفانی تنها به دو روش نظری، توجه داشته است؛ زیرا در متن اصلی دعا روش شهودی، مورد توجه قرار نگرفته است. البته بخش پایانی دعای عرفه را کفعمی در *بلد الامین* نیاورده و علامه مجلسی هم در *زاد المعاد* بیان نکرده است، اما سید بن طاووس آن را در *اقبال* بیان نموده و شیخ عباس قمی هم به نقل از وی در *مفاتیح الجنان* آورده است.

امام علیه السلام در بخش پایانی به گونه‌ای دیگر زبان به مناجات با محبوب می‌گشاید و آموزه‌های ناب عرفانی را به شیوایی بیان می‌نماید. در این بخش، معرفت شهودی در کار می‌آید و دیگر هیچ چیز وجودی از خود ندارد تا خدای ظاهر و باطن به آن شناخته شود. امام می‌فرماید: «به تُعرف المَعارف لِأَیها يُعرف؛ همه چیز به او دانسته می‌شود نه این‌که او به نشانه‌ها و براهین شناخته شود»، زیرا: «کیف یستدلُّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک؛ چگونه دلیل بجویم از آن چه در هستی خویش محتاج تو است». فقر وجودی همه مظاهر هستی به ذات غنی حق تعالی اساس آیین عرفان است. امام حسین علیه السلام بخش پایانی دعای عرفه را با این جمله آغاز می‌نماید: «الهی انا الفقیرُ فی غنای فکیف لا اکون فقیراً فی فقری؛ بار الهی من در دارایی‌ام به تو نیازمندم، پس چگونه در فقرم از تو بی‌نیاز باشم».

بی‌تردید با نظر ابتدایی به این جمله، برداشت‌های آسانی به دست می‌آید که از زبان غیر امام هم می‌تواند جاری شود، اما در ادامه این مناجات، لایه‌های عمیق‌تری از مفهوم و مقصود سخن امام علیه السلام آشکار می‌گردد.

انسان با نظر اولیه، اما مؤمنانه در امور خود به خوبی درمی‌یابد که هر آنچه دارد از خداست، و در همه دارایی‌هایش دست بخشش او در کار است و به او نیازمند می‌باشد. پس از این‌که انسان دارایی‌های ظاهری را در اراده و تدبیر الهی دید و خود را نیازمند به او و لطف و کرم وی یافت، حجاب‌های دیگر نیز کنار می‌رود و آدمی به هستی خویش می‌نگرد و می‌فهمد که اصل حاجتمندی او در فقر وجودی نسبت به ذات بی‌نیاز و بی‌انباز ایزدی ریشه دارد. از این‌رو، امام پس از این‌که فرمود: «الهی انا الفقیرُ فنی غنای»، از آن به این نتیجه رسید که «فکیف لا اکون فقیراً فی فقری». بینش شهودی و عارفانه قطعه پایانی دعای عرفه سیر از خودشناسی عرفانی به خداشناسی را به خوبی روشن می‌نماید.^۲

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، معهد تحقیقات باقر العلوم، نشر معروف، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵، ص ۷۴۸.

۲- ر.ک: حمیدرضا مظاهری سیف، خودشناسی عرفانی، نشاط، ۱۳۸۱، فصل سوم.

مغز و اصل این آموزه بنیادین عرفانی، که راز یگانگی ذات هستی را می‌گشاید،^۱ در فرازهای دیگر آشکارتر آمده است؛ از جمله آن‌جا که می‌فرماید: «کیف أترجمُ و بمقالی و هومنک برزُ الیک؛ چگونه احوالم را با سخن سرایی باز گویم که این همه کلام توست و به سوی تو برمی‌آید».

در جایی دیگر، بی‌پرده در معاشقه با معبود، از آتش افروخته دل خویش بر خرمن و دامن اغیار می‌نهد و همه را از منظر وهم‌زده می‌راند و با معرفت راستین می‌خواند: «أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک، متى غَبِثَ حتی تحتاج الی دلیل علیک و متى بَعُدت حتی یکون الاثارُ هی الّتی توصلُ الیک، غَمِیت عین لا تراک علیها رقیباً...؛ آیا غیر تو ظهوری دارد که آن پیدایی و هویدایی تو نباشد تا او تو را آشکارا سازد؟ چه وقت پنهان شده‌ای که دلیلی بر وجودت لازم باشد، و کدام گاه دور شده‌ای تا پدیده‌ها پیوندت را به دست دهند؟ کور باد چشمی که تو را نمی‌بیند در حالی که برتر ولی همراه آن هستی». در این عبارات، امام علیه السلام همه چیز را ظهور خداوند می‌داند و غیر او را هیچ می‌یابد. سرانجام حضرت دعا را چنین به پایان می‌رساند:

«انت الذی تعرّفت الی فی کلّ شیءٍ فریثک ظاهراً فی کلّ شیءٍ و انت الظاهر لکلّ شیءٍ یا من استوی برحماتیته فصار العرشُ غیباً فی ذاته، محقت الاثار بالاثار و محوت الاغیار بمحیطات افلاک الانوار... و الحمدلله وحده؛ خودت را در همه چیز به من شناساندی، پس در همه چیز تو را آشکارا دیدم و تو ظاهر همه چیز هستی. ای کسی که با رحمت فراگیرش استیلا یافته و کانون قدرت هستی در ذاتش پنهان شده است، همه آثار را در آثار خودت نابود کرده‌ای و اغیار را با انوار فراگیریت ناپیدا نموده‌ای... تمامی ستایش‌ها به تنهایی برای خدای یکتاست».

امام حسین علیه السلام در این جملات کوتاه، که معانی بی‌پایانی در آن‌ها نهفته است، رحمت عامه خداوند را یادآور شده و آن را مایه هستی بخشی و پیدایش همه عالم می‌داند که در حقیقت، خدای تعالی به این نام، خود را به هر چیز نمایاند و همه چیز را ظاهر نمود.

به همین سبب، سراسر آفاق را بر حق و بلکه حق می‌بیند و کشف می‌کند که همه عالم آیه و آینه حق تعالی است. به این ترتیب، عارف با کشف فقر وجودی خود، انوار ذات الهی را در مشرق ذاتش پرتو افشان می‌بیند و از آن‌جا به سراسر آفاق متوجه شده و ظاهر و باطن همه چیز را فروغی از خورشید هستی بخش ذات رحمانی می‌یابد و به حقیقت اشیا می‌نگرد.^۲ بر این پایه، حضرت علیه السلام می‌فرماید: «یا ربّ پَنور وجهک الذی اشرقت له الارضُ و السموات...؛ ای پروردگارم تو را سوگند می‌دهم به نور وجهت که زمین و آسمان‌ها را روشن نموده...».

۱- ر.ک: حمیدرضا مظاهری، مجموعه درس‌های شرح مثنوی، شبکه جهانی (اینترنت) پایگاه دانشگاه مجازی پارس (Pars. V.U) درس هفتم، قسمت دوم.

۲- ر.ک: محمد فتاوی اشکوری، علم حضوری، انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۵، فصل سوم، قسم چهارم و پنجم.

انسان با
تهذیب نفس و
تزکیه جان از راه
خودشناسی، نور
خدا را در آئینه دل
باز می‌تاباند و همه
عالم را فانی در نور
خدا می‌بیند، و جان
پاکش جام جهان
نما می‌شود.

«وجه هر چیز از آن جدا نیست و روی و نمای آن است»^۱ پس زمین و آسمان‌ها چهره پروردگار است که از فروغ روی او رنگ و جلوه‌ای یافته و پیدا گردیده است. از این رو اصیل‌ترین و عمیق‌ترین هویت هر چیز نور خداست و انسان سالک با بازگشت به خویشتن و رسیدن به عرفان حضرت احدیت، به نور خدا می‌پیوندد و به همه عالم اشراف پیدا می‌کند. با این تفسیر، در زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه شعبان می‌خوانیم: «أشهد أنّك نور الله الذي لم يطفأ و لا يطفأ ابداً و أنّك وجه الله الذي لم يهلك و لا يهلك ابداً...؛ شهادت می‌دهم که تو همان نور خدایی که هرگز خاموش نشده و نمی‌شود و روی خدایی که هیچ‌گاه نابود نشده و نخواهد شد».

با توجه به آنچه گفته شد، تعریف مرحوم علامه محمدتقی جعفری از عرفان به خوبی روشن می‌شود. وی معتقد است عرفان عبارت است از: «گسترش و اشراف نورانی من انسانی بر جهان هستی به جهت قرار گرفتن "من" در جاذبه کمال مطلق که به لقاءالله منتهی می‌گردد»^۲.

خلاصه این‌که، انسان با تهذیب نفس و تزکیه جان از راه خودشناسی، نور خدا را در آئینه دل باز می‌تاباند و همه عالم را فانی در نور خدا می‌بیند، و جان پاکش جام جهان نما می‌شود:

از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی
«فأينما تولوا فثمّ وجه الله»^۳؛ به هر سو نظر شود وجه خداست که مشاهده می‌شود. چنین شخصی می‌داند که ذات خدا همان دریای بی‌کرانی است که موج خروشان آن بساط اندیشه و شهود را در هم می‌شکند و از این‌روست که «لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوض الفتن»^۴.
تا این‌جا بُعد نظری عرفان مخلصانه که همان معرفت شهودی است، بیان شده اما بُعد دیگر عرفان مخلصانه، جهاد مصلحانه است که در ذیل به بررسی آن می‌پردازیم.

جهاد مصلحانه

سلوک عرفانی مراحل و منازل بسیاری دارد و رتبه‌بندی آن به اعتبارات گوناگونی انجام می‌شود. در این‌جا با همان ملاکی که در آغاز، اصناف اهل عرفان را از هم جدا نمودیم، و به گونه‌هایی از عرفان مخلصانه و غیر مخلصانه رسیدیم، خود عرفان مخلصانه را تحلیل می‌کنیم. در واقع، با به کار زدن معیاری در کشف عیار خلوص اهل عرفان، آن‌ها را در سه مرحله قرار می‌دهیم تا مقام عرفان حسینی را دقیق‌تر و عمیق‌تر بشناسیم.

۱- علامه طباطبائی می‌نویسد: وجه الشی غیر متفصل عن الشیء، و هو ما یواجهک به «سید محمدحسین طباطبائی، رساله الولاية، نشر بخشایش، ۱۳۸۱، ص ۲۰۹. این رساله با عنوان "طریق عرفان" منتشر شده است.
۲- محمدتقی جعفری، عرفان اسلامی، نشر کرامت، ۱۳۷۶، ص ۲۱.
۳- بقره / ۱۱۵.
۴- عبدالله جوادی آملی، شناخت‌شناسی در قرآن، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۴۲۶.

«مخلص» اسم فاعل است و کسی را گویند که در خالص کردن می‌کوشد. اولین مرتبه در عرفان مخلصانه این است که سالک در تطهیر و تخلیص خود تلاش و مجاهدت نماید و با برنامه‌های فکری و عملی، اندیشه و اراده خود را از لوث اوهام و رجس‌ها پاک نموده و افکار و رفتار خویش را به اراده رحمانی بیاراید. هرگاه در سیر منازل، این مرحله به غایت رسید، او را «مخلص» گویند، که اسم مفعول و به معنای خالص شده است. مخلصین کسانی هستند که غیر حق در دلشان سهم و بهره‌ای ندارد و خود را به تمامی در مشیت مطلقه الهی فانی کرده‌اند و اندیشه و اراده خود را در پیشگاه رب قادر و حی فاطر، تسلیم محض نموده‌اند. این برترین مرتبه اسلام است که ابراهیمیان از خدا می‌طلبند.^۱ در این مرتبه از اخلاص و اسلام، در جان و دل عارف مخلص اثری از هرچه غیر دلبر است نمی‌توان یافت؛ زیرا با بندگی و دلداگی، از همه چیز در همه عوالم دنیا و آخرت آزاد شده و به معدن عزت و عظمت و قداست خداوند پیوسته است.

مخلصین تنها کسانی هستند که خداوند را چنان‌که شایسته اوست می‌شناسند و می‌ستایند؛ زیرا علم و اراده و ذکرشان همه از خداست. در حقیقت، خدای تعالی در آگاهی حاضر آنان شاهد جمال و جلال خویش است و به ترانه تسبیح این قوم برتر، ذات بی‌مثال و بی‌قیاس خود را ثنا می‌گوید: «سبحان الله عما یصفون الا عبادالله المخلصین»^۲؛ خداوند سبحان از آن‌چه او را توصیف می‌کنند پاک و پیراسته است مگر از توصیف و ستایش خالص شدگان که آنان به شایستگی او را می‌ستایند.^۳

و اما هنگامی که سالک در این مقام از تلوین به تکمیل رسید، بار دیگر از مرتبه مخلصین به مرحله مخلصین سیر می‌کند و به تهذیب و تخلیص خلاق و اصلاح جوامع بشری می‌پردازد. بنابراین، مقام «مخلص قبل از مخلص» با «مخلص بعد از مخلص» متفاوت است؛ اولی در کار خویش و دومی در کار خلق خدای خویش است. اولی با سلطنت هوا و هوس در مملکت وجود خود می‌ستیزد، ولی دومی با سلطه سلاطین جور و اصحاب اراده قدرت نمی‌سازد. اصحاب اراده قدرت کسانی هستند که مردم را در جهالت و ضلالت فرو می‌برند تا با تحقق حیات طبیعی سلطه‌پذیرانه آن‌ها حیات طبیعی سلطه‌گرانه خود را تداوم بخشند.

عارف مخلص که در مقام مخلص بعد از مخلص قرار گرفته، می‌کوشد با از میان بردن استیلاهی مستکبران که فطرت خود را کور کرده‌اند، ضعیفان یا مستضعفان را از حجاب‌های ترس و تردید و طمع که ساخته و پرداخته اقویاست، برهاند تا به نور فطرت باز گردند و راه ایمان و اصلاح پیش گیرند. بنابراین، سالک مسلک عرفان راستین سه مرحله را پیش رو دارد: مخلص باشد، مخلص شود و بار

مخلصین تنها کسانی هستند که خداوند را چنان‌که شایسته اوست می‌شناسند و می‌ستایند؛ زیرا علم و اراده و ذکرشان همه از خداست. در حقیقت، خدای تعالی در آگاهی حاضر آنان شاهد جمال و جلال خویش است و به ترانه تسبیح این قوم برتر، ذات بی‌مثال و بی‌قیاس خود را ثنا می‌گوید.

در منازل
نهایی، عارف به
مقام مخلص رسیده
و در مقام عمل
غرض غیر الهی
برای او نمی ماند؛
زیرا در آینه آگاهی
و در قلب عرشی
مخلصین اثری از
غیر نیست تا
غرض اعمال قرار
گیرد؛ هرچه
می بینند نور
خداست و هرچه
می خواهند روی
اوست.

دیگر مخلص گردد. امام حسین علیه السلام از چهار نوع جهاد نام برده است که دو نوع آن سنت و دو نوع دیگر واجب می باشد: «فجهادان فرض... فاما احدُ الفرضین فجهادُ الرجل نفسه عن معاصی الله و هو من اعظم الجهاد و مجاهدةُ الذین یلونکم من الکفار فرض؛^۱ پس دو جهادی که واجب است، یکی مبارزه با نفس است برای ترک گناهان و این برترین و بزرگ ترین جهاد است و دیگری، ستیز با کفار».

پیوندهای معرفت شهودی با جهاد مصلحانه

معرفت شهودی مراحل و منازلی دارد؛ مراتب آغازین، زاد و توشه جهاد مصلحانه در درون را فراهم می آورد و نهایت آن که «اشراف نورانی من انسانی بر جهان هستی است». در منازل نهایی، عارف به مقام مخلص رسیده و در مقام عمل غرض غیر الهی برای او نمی ماند؛ زیرا در آینه آگاهی و در قلب عرشی مخلصین اثری از غیر نیست تا غرض اعمال قرار گیرد؛ هرچه می بینند نور خداست و هرچه می خواهند روی اوست.

پس عارفان مخلص همه عالم را نام و نشان حق می بینند، که همه نور است و حضور و اگر چیزی یا کسی بساط ظلم و ظلمت بگستراند و موجب غیبت نور و هجرت پاکی و عدالت گردد، غیرت الهی عارفان بر او به جوش و خروش آمده و برای لقای محبوب و کشف جمال وجه کریم به جهاد مصلحانه برمی خیزند، تا غبار اغیار و اثر کبر و کدورت شیطان را از عالم، که وجه جمیل است، برگیرند و بذر صلاح و فلاح را در جوامع بشری بیفشانند. بنابراین، معرفت شهودی، بعد نظری عرفان مخلصانه، و جهاد مصلحانه بُعد عملی آن است.

برای فهم هرچه بهتر نسبت و پیوند عرفان و جهاد حسینی، مطالعه شاخصه های عرفان مخلصانه مفید خواهد بود؛ حلقه هایی که معرفت شاهدانه را به جهاد مصلحانه می رساند. برای دستیابی به این مقصود، در ادامه به بررسی برخی اثرات و ثمرات عرفان مخلصانه می پردازیم.

زهد

از برجسته ترین آثار شهود جمال دلارای پروردگار، دیدن حقیقت دنیا و بی رغبتی به آن است. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «یسیرُ المعرفة یوجبُ الزهدَ فی الدنیا؛^۲ اندکی معرفت، بی اشتیایی به دنیا را به دنبال می آورد». وارستگی و بی رغبتی به دارفانی از آن رو است که عارف شاهد بر حقیقت دنیا بینا شده است و آن را شایسته اراده کردن و خواستن نمی یابد. امام حسین علیه السلام در نامه ای به محمد بن حنفیه چنین نگاشتند: «... فانَ الدنیا لم تَکن...»^۳ به درستی که دنیا بوج است و

۱. احمد فرزانه، نهج الشهادة، قم، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت، ۱۴۰۳، ص ۲۲۶.

۲. میزان الحکمه، باب سوم معرفت (معرفه الله)، ح ۱۲۲۴۴.

۳. موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۴۲۰.

نمی‌پاید». در دعای عرفه نیز آمده است: «انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وُخِدوک و انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحتوا سواک؛ تویی خدایی که نورها را در دل دوستانت تاباندی تا تو را شناختند و یگانه دانستند. و تویی که اغیار که از دل دوستدارانت زدودی تا این‌که غیر تو را دوست نمی‌دارند».

در این عبارت به روشنی تابش انوار معرفت پیش از ازاله اغیار از قلوب محبتان و عارفان ذکر شده و گسستگی دل از غیر، بی‌فاصله بعد از پیوستگی به انوار ربانی آمده است. بینایی بر باطن و حقیقت دنیا، که حاصل شهود عارفانه است، موجب برتافتن روی رغبت از دنیا و برافروختن آتش اشتیاق وصول به خدا است.

شوق دیدار پروردگار

کسی که در این خطرگاه هجوم حجاب‌ها، انواری از فروغ مهر تابان وجه ذوالجلال و الاکرام را ببیند، دل از هرچه غیر اوست برکند، و وصول صاف‌تر، کامیابی کامل‌تر و شهود و حضوری آتش افروزتر می‌جوید. از این رو خداوند در قرآن به پیامبر فرمود به مدعیان بگوید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱؛ ای کسانی که کیش یهودیت پیش گرفتید، اگر می‌پندارید از اولیای خدا هستید و از دیگران برترید، پس مرگ را بخواهید اگر راست می‌گویید».

البته زهد و ورزیدن در دنیا یکی از عوامل شوق‌انگیز برای دیدار و وصال خداوند است. اما خود معرفت خدا مهم‌ترین نتیجه‌ای که در دل می‌افکند همین عشق و اشتیاق الهی است. امام حسین علیه السلام در مناجات شعبانیه چنین می‌فرماید: «الهی فسرّنی بِلِقَائِکَ...! بار الها مرا با دیدارت شادمان بگردان». پس یکی دیگر از محصولات معرفت ناب، شوق رجوع و وصول به معشوق است. اما شوق و امید یک روی سکه خوش عیار بازار بندگی و دلدادگی است؛ سکه‌ای که روی دیگر آن خوف و خشیت است.

خشیت

عارفانی که به هم آغوشی معشوق امید بسته و دل سپرده‌اند، از هجر و دوری‌اش سخت بیمناک‌اند و تا رسیدن به مطلوب و فنا در محبوب، بر حال خود غمزده و از فراق و فاصله محبوب ترسان و هراسان و دل‌شکسته‌اند. خوف، بیمی است که در دل نهفته‌باشد و خشیت، آشکاربودن آثار ترس و شکستگی و نگرانی در ظاهر است. خشیت‌از آثار معرفت‌راستین و نستوهی‌است که جان را لبریز از بیم و امید می‌سازد.

کسی که از امید و شوق راستین به وصال او سرشار است، از خوف و خشیت تهی نیست. کسی که پرتوی از نور او را ببیند، هم اشتیاق اتصال و هم خوف فراق و رنج هجران و محجوریت در دل دارد

عارفانی که به هم
آغوشی معشوق
امید بسته و دل
سپرده‌اند، از هجر
و دوری‌اش سخت
بیمناک‌اند و تا
رسیدن به مطلوب
و فنا در محبوب، بر
حال خود غمزده و
از فراق و فاصله
محبوب ترسان و
هراسان و دل
شکسته‌اند.

تا به فَنای مطلق رسد. امام حسین علیه السلام چنین با معشوق مناجات می‌کند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي اخْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ؛ بار خدایا مرا در پیشگاهت چنان بیمناک و فروتن قرار ده که گویا تو را می‌بینم».

همچنین امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: «یا اسحاقُ خِيفَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ ای اسحاق! چنان از خدا پروا داشته باش که گویا او را می‌بینی».

در این دو عبارت، «كأن» آمده که به معنای درک و دیدار حق تعالی از پس حجاب و فاصله است و «إن» که تأکید بی‌تردید است، وارد نشده. راز خوف و خشیت در همین است که عارف شاهد، جمال زیبای مطلق را می‌بیند ولی حجاب و حاجزی در میان است، و حتی در اوج وصول و شهود میان «قاب قوشین» و «أودنی»^۲ متحیر است؛ چنان‌که امام حسین علیه السلام فرموده است: «احتجبت عن العقول كما احتجبت عن الابصار و عمن في السماء احتجابه كمن في الارض»^۳ خدا از عقل‌ها در حجاب است، چنان‌که از دیدگان، و از اهل آسمان در پرده است، همان‌طور که از اهل زمین.

از این روست که هیبت و جلالت او دل عارفان را از جا می‌کند و امواج سهمگین خوف و خشیت بر جسم و جانشان هجوم می‌آورد. عارفان راستین با آن که همه جا آثار و اسمای او را ظاهر می‌بینند، اما با این حال، ذات او و معرفتش را گوهری نایاب دانسته و با تعبیرهایی هم‌چون «عنقای مغرب» و «هویت غیبی» از آن یاد می‌کنند. از این‌جاست که عارف راست‌کیش به دوری و کاستی وجودش، که مادر همه حجاب‌هاست، پی می‌برد و از خدا طلب «عفو» می‌نماید تا این اولین و آخرین حجاب را از میان بردارد و طلب مغفرت می‌کند تا خداوند با غفرانش نور هستی خود را بر وجود پر از کاستی عبد فرا پوشاند و این معنای حقیقی «العفو»^۴ و «استغفار»^۵ است که بر زبان پاک و معصوم امام حسین علیه السلام و سایر معصومان و مخلصین جاری می‌گردد و اندام بی‌گناه آن‌ها را می‌لرزاند. در دعای عرفه، امام حسین علیه السلام در پیشگاه ربّ جلیل و حقّ جمیل سراپای خود را کاستی و ناراستی می‌بیند این نیست مگر حاصل شهود نور مطلق و زیبایی بی‌نهایت حضرت حق: «... انت الذی هدیت. انت الذی عصمت. انت الذی سترت. انت الذی غفرت. انت الذی اقلت. انت الذی مکنت... ثم انا یا الهی المعترف بذنوبی فاغفرها لی. انا الذی اسأت. انا الذی اخطأت. انا الذی هممت. انا الذی جهلت. انا الذی غفلت. انا الذی سهوت... لا اله الا انت سبحانک انی کنْتُ من الظالمین، لا اله الا انت سبحانک

۱- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۳، باب خوف و رجا، ج ۲.

۲- نجم / ۹. ۳- نهج‌الشهاده، ص ۲۴.

۴- «عفو» به معنای قصد کردن و به این اعتبار، به خدا نسبت داده می‌شود که گویا خدای تعالی بنده‌اش را قصد می‌کند تا گناهان او را نابود سازد. (ر.ک: ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۷۸)

۵- «مغفرت» به معنای پوشاندن بوده و نتیجه عفو است، چنان‌که فرموده: «واعف عنا واغفر لنا» (بقره: ۲۸۶) (ر.ک: ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۷۸)

انی كنت من المستغفرین. لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الموحدین. لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الخائفین...؛ تویی که هدایت کردی. تویی که از خطا بازداشتی. تویی که گناه را پوشانیدی. تویی که آمرزیدی. تویی که چشم پوشیدی. تویی که توانایی بخشیدی... پس خدایا اعتراف می‌کنم به گناهانم، پس آن‌ها را برایم بشوی و ببخش. من هستم که زشتی‌ها را انجام دادم. من هستم که خطا کردم. من هستم که به گردن‌کشی همت گماردم. من هستم که نادانی کردم. من هستم که غفلت ورزیدم. من هستم که سهل‌انگاری کردم... خدایی جز تو نیست که پاک و پیراسته هستی و همانا من از ستمکاران و مجرمان هستم. خدایی غیر از تو نیست که پاک و منزهی و همانا من از آمرزش خواهانم، خدایی نیست جز تو که پیراسته و آراسته‌ای و من از موخدان هستم. خدایی غیر از تو نیست که پاک هستی و من از بی‌مناکان هستم...».

از نشانه‌های خشیت در این جملات پرطنین آن است که امام علیه السلام با ذکر زیبایی‌ها و نیکی‌های محبوب و معبود آغاز کرد و در سایه عظمت او نقص و تقصیر خود را یاد نمود. سپس برترین ذکر را، که همانا توحید است، با یادآوری ضعف و نقصان و تقصیر خویش همراه کرد، و به این ترتیب، به حال «دهشت» افتاد؛ حالی که از غلبهٔ بهت و حیرت از جلال و جمال الهی بر تاب و توان عبد سالک رخ می‌نماید.^۱

ادامهٔ این حال موجب تحلیل قوای جسمانی شده و حالت «هیمان» پیش می‌آید؛ چنان‌که حضرت موسی علیه السلام با دیدن تجلی خداوند بر کوه از حال رفت و مدهوش گردید^۲: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَمَلًا دَكًا وَ خَزَّ موسی صعقا»^۳. بنابراین، کسی که خدا را به دیدهٔ شهود ببیند و انوار جمال و جلال او را کشف کند، از عظمت سبحانی او قلب و قالبش شکسته و لرزان شود، و این همان خشیت است.

طاعت

مهم‌ترین نتیجهٔ خشیت، اشتیاق به طاعت و بندگی و فرمان‌برداری خداوند است؛ زیرا همان‌گونه که گذشت، خشیت رهاورد کشف انوار الهی از پس حجاب است و از احساس دوری محبوب و سرگستگی در دیار غربت اغیار پدید می‌آید. در این اوضاع، بندهٔ دلداده که مشتاق دیدار معشوق است، برای رسیدن به قرب و وصال مراد خویش به تکاپو می‌افتد و شوق فرمان‌برداری و خدمت در جانش زبانه می‌کشد. در این‌جا است که طاعت و عبودیت در سلوک عرفانی اهمیت پیدا کرده و به عنوان زاد و توشهٔ سیر الی‌الله به همراه اندیشه صالح و ایمان خالص مطرح می‌شود. بر اساس این، امام علیه السلام، در دعای عرفه فرمود: «الهی تَرَدَدی فی الاثار یوجبُ بعدَ المزار فاجمعی علیک بخدمهٔ توصلنی الیک؛

۱- کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی، شرح منازل السائرین، دارالمجتبی، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵، ص ۲۳۴ / ص ۲۳۶.

۲- اعراف / ۱۴۳.

۳- همان.

تردد در آثار و سرگردانی میان موجودات، که حجاب وجه وجود می‌باشد، یا احساس بُعد و غربت همراه بوده و بیم و اندوه عارف شاهد، از آن سرچشمه می‌گیرد.

پروردگارا سرگردانی من در گرداب جلوه موجودات که آثار تو هستند، موجب دوری دیدارت شده است. پس جمع کن مرا بر خودت به خدمت و طاعتی که مرا به وصال کامیاب نماید.»

تردد در آثار و سرگردانی میان موجودات، که حجاب وجه وجود می‌باشد، با احساس بُعد و غربت همراه بوده و بیم و اندوه عارف شاهد، از آن سرچشمه می‌گیرد. از این رو، از خدا می‌خواهد تا پراکندگی خاطر و خواسته‌های او را، که از لوازم زندگی در دنیا است، از او بگیرد و هوش و همتش را بر خدمت و طاعتی متمرکز سازد که به وصول و لقای محبوب انجامد. همین انصراف اراده از اغیار و اقبال به دلدار، طاعت است؛ یعنی گردن نهادن اراده و اندیشه و توجه به سوی او در ساحت نظر و عمل. طاعت مراتبی دارد: ابتدا پرهیز از گناهان، سپس پروا از همه خواسته‌هایی که در آن نیت تقرب به معشوق ازلی نیست، و در نهایت، جهاد و شهادت که دامن وجود انسان را از این سرای کثرت و هجران برمی‌کشد و غبار کثرت اغیار را نه تنها از دامن اندیشه و اراده آدمی که از هستی او پاک می‌کند و انسان را در جوار دلدار می‌نشانند. پس معرفت راستین، خشیت را در پی دارد، و نتیجه خشیت، طاعت و فرمانبری از او است.

البته معرفت به طور مستقیم نیز طاعت را ثمره می‌دهد. در حدیثی که پیش‌تر از امام حسین نقل شد، آمده بود: قومی هستند که خدا را به خاطر شکرگزاری عبادت می‌کنند. این نتیجه معرفت است؛ زیرا وقتی عارف خدای بخشنده را با اوصاف جود و رحمت و مغفرت و لطف می‌شناسد، از سر صدق و وفا به او روی آورده و سر طاعت بر آستانش می‌ساید، و با این ذلت به عزت بی‌پایان حق تعالی می‌پیوندد.

عزت

عزت احساسی است که از کوشش، تأثیرگذاری، برخورداری از اراده‌ای قوی و شکوفایی در انسان پدید می‌آید؛ تأثیرگذاری مطلق الهی و نفوذ اراده او، تا جایی که هرچه هست اثر و جلوه اوست، عزت مطلق و مطلق عزت را در ذات بی‌مانندش کشف می‌کند.

انسان می‌تواند با طاعت حق تعالی به قرب معنوی او برسد و در سایه عزت او جای گیرد. از این رو، اولیا و مقربان درگاه الهی به عزت او عزت می‌یابند. امام علیه السلام در دعای عرفه فرمود: «یا من خضّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَ الرِّفْعَةِ، وَ اَوْلِیَائُهُ بَعْزَهُ یَعْتَزُّونَ...؛ ای کسی که برتری و بلند مرتبگی را به خودت اختصاص داده‌ای و دوستانت به عزت تو عزت یافته‌اند.»

قرآن مجید می‌فرماید: «مَنْ كَانَ یُرِیدُ العِزَّةَ فَلِلَّهِ العِزَّةُ جَمِیعاً، اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ؛ کسی که عزت می‌خواهد، بداند که همه عزت برای خداست، سخن و اندیشه پاک به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد.»

رواق اندیشه ۲۹

۶۸

مکتب عرفانی
امام حسین علیه السلام

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «اِذَا طَلَبْتَ الْعِزَّ فَاطْلُبْهُ بِالطَّاعَةِ»^۱ هنگامی که عزت را خواستی، آن را با طاعت حق تعالی به دست آور.»

وقتی انسان، خدا را می‌شناسد و بی می‌برد که کمال و جمال و جلالی جز او نیست، آن‌گاه در شوق و خشیت غرق می‌شود و طاعت و عبودیت را پیش می‌گیرد؛ زیرا بندگی تنها راه نزدیکی به آن معدن فضیلت و منبع عظمت است.

در این راه با هر طاعتی که امیال ناروای او را از چنگ هوس‌ها می‌رهاند اراده‌اش تقویت شده و تأثیرگذاری‌اش بیش‌تر می‌شود. در واقع، خواست و اراده او الهی می‌شود؛ زیرا خواسته‌های خود را در خواست خدا فانی کرده و اراده او را در هستی و حیاتش جاری می‌سازد و این همه، عزتی را در بر دارد که انسان را در برابر هیچ چیز متزلزل نمی‌سازد و هیبت و شوکتی الهی برای او به ارمغان می‌آورد؛ زیرا همه قدرت‌ها و شوکت‌ها مقهور قدرت و اراده الهی است و او اراده و قدرتی جز خدا ندارد، و در درون و بیرون خود هر چه را بر خلاف اراده الهی باشد نمی‌پذیرد و با آن به ستیز برمی‌خیزد.

جهاد

گاهی جهاد برای رفع موانع از سر راه کامروایی اصحاب اراده قدرت و زورمندان است که با تجاوز و ظلم همراه می‌گردد. این جهاد مفسدانه‌ای است که تاریخ حیات طبیعی انسان اوراق بسیاری را سرشار از این کابوس‌های هول‌انگیز و نازیبا سیاه نموده است.

و اما جهادی دیگر هم وجود دارد که به منظور دفع ظلم و رفع ظلمت از حیات فرزندان آدم صورت می‌گیرد. این جهاد مصلحانه است که امکانات تحقق حیات طیبه را با از بین بردن نیروهای سلطه‌گر در حیات طبیعی و دریدن پندار سلطه‌پذیران، فراهم می‌آورد.

جهاد حسینی جهاد مصلحانه‌ای است که از معرفت ناب شهودی برآمده است و به منظور اصلاح و تخلص جامعه از فساد یزیدیان و رهایی خورشید حقیقت آیین محمدی صلی الله علیه و آله از غروب و غبار هواپرستی و بدعت‌ها انجام گرفت.

جهاد مصلحانه آن است که علی علیه السلام فرمود: «الْجِهَادُ عِمَادُ الدِّينِ وَ مِنْهَاجُ السُّعْدَاءِ»^۲ جهاد ستون دین و راه سعادت‌مندان است.»

هم‌چنین آن حضرت در جایی دیگر می‌فرماید: «ان الله فرض الجهاد و عظمته و جعله نصره و ناصره و الله ما صلحت دنیا و لا دین الا به»^۳ به درستی که خدا جهاد را واجب نمود و آن را بزرگ داشت و مایه پیروزی و یاور خود قرار داد. به خدا قسم دین و دنیا اصلاح نمی‌شود مگر به جهاد.»

بالاترین مرتبه
آن که در هم
شکستن بساط
سلطه‌گران و
ستمگران قدرتمند
است، کسی باید
پیشگام و پیشوا
شود که به کمال
تقوا و عدالت
رسیده و به اوج
قله خلوص گام
نهاده و حُب جاه و
مقام و قدرت را از
خود دور کرده
باشد.

جهاد مصلحانه از اساسی‌ترین آموزه‌های دین اسلام است که هر چه در ظلمت و جاهلیت آخرالزمان بیش‌تر فرو می‌رویم، اهمیت و درخشندگی این دین بیش‌تر بر ما معلوم می‌گردد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»؛ شما را چه شده است که در راه خدا نمی‌ستیزید و برای نجات مستضعفان جهاد نمی‌کنید. مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند پروردگارا ما را از این سرزمین که اهل آن ستمکارند، رهایی بخش و برای ما سرپرست و پشتیبانی قرار بده.»

امروز دنیا دهکده‌ای است که زورمندان آن ظلم پیشه‌اند و مستضعفانش رو به ساحت قدس آورده و راهبر و یابوری می‌جویند؛ مولایی از تبار حسین علیه السلام که منجی و مصلح باشد.

نکته دیگر که باید در مورد جهاد مصلحانه مورد توجه قرار گیرد این است که بیش بودن جهاد درونی از جهاد بیرونی، به معنای سکوت در برابر پلیدی‌ها تا رسیدن به مقام مخلصین نیست، بلکه انسان به هر میزانی که خود را از ناپاکی‌ها و ناخالصی‌ها رها سازد، می‌تواند برای اصلاح و تخلص جامعه بکوشد و جهاد کند؛ چنان‌که در امر به معروف و نهی از منکر، ملاک علم و عمل - هر دو - مهم است و شخص باید هر آن‌چه خود عمل می‌کند به دیگران تذکر دهد.

جهاد مصلحانه همانند سایر میدان‌های عرفان و سلوک، دارای مراتبی است.

در بالاترین مرتبه آن که در هم شکستن بساط سلطه‌گران و ستمگران قدرتمند است، کسی باید پیشگام و پیشوا شود که به کمال تقوا و عدالت رسیده و به اوج قله خلوص گام نهاده و حُب جاه و مقام و قدرت را از خود دور کرده باشد و چنین کسی جز امام عادل که بر اساس فقاقت و عدالت برای رفع موانع ظهور حق و تحقق حیات طیبه قیام می‌نماید، نیست.

چنین جهادی برای آنان‌که در راه خالص کردن خویش هستند اصلاح‌گر است؛ زیرا جهاد به طور کلی انسان را از تعلقات می‌رهاند و همه وجود او را در میدان رزم و رنج برای کشف وجه ذوالجلال و الاکرام به کار می‌گیرد.

سلوک حسینی

شاخصه‌های پنج‌گانه عرفان مخلصانه، که بیان گردید، بر هم تأثیر چند سویه دارند؛ زهد با شوق و خشیت و طاعت و عزت، تقویت و تعمیق می‌شود، و همین‌طور سایر موارد. این پنج مورد در جهاد به وحدت می‌رسند؛ یعنی جهاد مصلحانه هم زهد و بی‌رغبتی به دنیا است، هم شوق دیدار حق است، هم سرشار از خشیت الهی است و هم طاعت و مایه عزت می‌باشد.

چنان‌که مشاهده شد، معرفت شهودی امام حسین علیه السلام با همه آثار نابش در دعای عرفه جلوه‌گر شده و شکوه شکوفه‌های زهد و شوق و خشیت و طاعت و عزّت، بوستان عرفه را آراسته نموده است. این دعا در آستانه حرکت امام علیه السلام به سوی کربلا و حضور در عرصه جهاد مصلحانه و شهادت عاشقانه بر زبان مبارک وی جاری شده و به خوبی مبانی عرفانی جهاد او را بیان می‌نماید.

امام علیه السلام در اولین سخنرانی در کربلا می‌فرماید: «انّ الدنيا قد تَغَيَّرَتْ و ادْبَرَ معروفها و لم يبق منها الا صباية كصباية الاناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل. الا ترون انّ الحق لا يعمل به و انّ الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن فى لقاءالله فأتى لا ارى الموت الا سعادة و الحياة مع الظالمين الا برماً...^۱؛ همانا دنیا دگرگون شده و نیکی‌هایش پشت نموده و از آن جز ته مانده ظرف آبی که نوشیده شده است نمانده و زندگی آن مثل چراگاهی خطرناک است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل پرهیز نمی‌گردد؟ باید مؤمن به دیدار خداوند روی آورده و اشتیاق ورزد. پس به راستی که مرگ را غیر از عزّت و سعادت نمی‌بینم و زندگی با ظالمان را جز ذلّت و رنج نمی‌دانم».

جملات اول این فرمایش، پستی و پلیدی دنیا را نشان می‌دهد که با نگاهی زاهدانه قابل کشف است. سپس در آن جا که می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل پرهیز نمی‌گردد»، خوف و خشوع در کلام امام موج می‌زند و نیز اهمیت طاعت حق بیان شده است. جمله بعد سرشار از شوق دیدار حق است و در پایان، سخن از سعادت، عزّت و لذّت طاعت و عبودیت و نیز گریز از حیات رنج‌آور در ظلم و ذلّت است.

این عناصر و عوامل در سخنان دیگر امام، از جمله در برخورد با لشکر حرین یزید و وصیت به محمد بن حنفیه نیز قابل تحلیل و تحقیق است.

مکتب علمی و مطابع فقهی
رئیس‌المجمع علوم انسانی
مکتب